

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصتم، بهار ۱۴۰۰: ۱۵۳-۱۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

نقد جامعه مدرن در رمان «آواز کشتگان» از منظر نظریه انتقادی

مکتب فرانکفورت با تأکید بر دیدگاه هربرت مارکوزه

* مهناز فولادی

** مریم حسینی

چکیده

رمان «آواز کشتگان» به نقد ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه روزگارش پرداخته است. در این مقاله کوشش شده تا این اثر از منظر نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و با تأکید بر نظریات هربرت مارکوزه (۱۹۷۹-۱۸۹۸) نقد و تحلیل شود. مارکوزه فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، پدر معنوی جنبش‌های اعتراضی دهه ۱۹۶۰ شناخته می‌شود. نویسنده رمان «آواز کشتگان» با توصیف مبارزه فرهنگی قشر دانشگاهی و روشنفکر و همچنین ابزارهای نظام حاکم در سرکوب و ایجاد سلطه بر مردم، نظم موجود روزگار خود را به پرسش کشیده و سعی می‌کند گامی در جهت بهبود اوضاع جامعه خود بردارد. دستاورد پژوهش، ناظر بر این است که این رمان، به نقد جامعه آن زمان در سه حوزه تسامح سرکوبگر، جامعه جایگزین و صنعت فرهنگ به نقد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه پرداخته است. محتوای رمان در حرکت به سمت جامعه اتوپیایی ایده‌آل با دیدگاه نظریه پردازان مکتب فرانکفورت سازگار است.

واژه‌های کلیدی: آواز کشتگان، مکتب فرانکفورت، نظریه انتقادی، هربرت مارکوزه.

* نویسنده مسئول: دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء(س)، ایران bkouroosh@ymail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، ایران drhoseini@alzahra.ac.ir



مقدمه

رمان «آواز کشتگان» از مهم‌ترین آثار ادبیات داستانی معاصر است که اوضاع نابسامان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوره پهلوی و تلاش‌های جست‌وجوی دانشگاہیان و روشنفکران برای ایجاد شرایط مطلوب اجتماعی و فرهنگی را روایت می‌کند. نویسنده رمان با بیان مسائل اجتماعی و فرهنگی - که اساس همه آنها را برخورد مستبدانه و ناتوانایی حکومت وقت در اداره مملکت می‌داند - به دنبال نظامی اجتماعی است که تمام اقشار و طبقات مردم از حقوق خود برخوردار و نسبت به آن آگاه شوند و اعتقاد دارد راه برون‌رفت از این مشکلات، مبارزه فرهنگی است تا جایی که سرانجام روزی عدالت و برابری برقرار شود؛ بنابراین مشخصه اصلی و اندیشه غالب بر این اثر رضا براهنی، مبارزه فرهنگی قشر روشنفکر با سلطه حاکم در نظام پهلوی و اصرار بر آن است و انتقاد جزء جدایی‌ناپذیر اندیشه و اثر وی است. او معتقد است با نگرش انتقادی می‌توان جامعه را به سمت شرایط مطلوب سوق داد؛ از این نوع زاویه انتقادی، جهان‌بینی نویسنده رمان با نوع جهان‌بینی اعضای «نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» که هدف آنها انتقاد از وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب است، هم‌خوانی دارد. از آنجاکه آثار اندیشمندان و نویسندگانی که رویکردشان مبارزه با وضعیت موجود جامعه زمانه خود و تلاش برای رسیدن به اهداف مشخص و ایجاد تغییر در ساختار حکومت و ایدئولوژی حاکم است، از منظر مکتب فرانکفورت و مشخصاً «نظریه انتقادی» این مکتب قابل بررسی و مطالعه است، تلاش شده‌است تا رمان «آواز کشتگان» از این منظر و با توجه به دیدگاه‌های هربرت مارکوزه، سیاسی‌ترین چهره نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت، نقد و بررسی شود؛ بنابراین پرسش اساسی این پژوهش این است که چگونه این رمان بر اساس مؤلفه‌های نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و مشخصاً نظریات مارکوزه، منتقد ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه مدنی زمان خود است؟ روش پژوهش در این مقاله، تحلیل محتوای کیفی است.

پیشینه پژوهش

با توجه به جست‌وجوی نگارندگان در منابع علمی، تاکنون پژوهش‌های بسیار اندکی درباره رمان «آواز کشتگان» انجام گرفته‌است که می‌توان به این موارد اشاره کرد:

کبرا پالیزبان (۱۳۹۲) در مقاله «نقد و تحلیل ساختاری و محتوایی رمان آواز کشتگان»، ساختار زبانی، کلامی و محتوایی رمان را بررسی و عناصر داستانی و چندوچون آنها را نقد و تحلیل کرده است.

مریم مرادی (۱۳۸۸) در «بررسی و تحلیل شخصیت پردازی، پیرنگ و زاویه دید در سه رمان معاصر آواز کشتگان، اضطراب ابراهیم و سووشون»، با روش تحلیلی-تطبیقی، به تحلیل و بررسی سه عنصر شخصیت پردازی، پیرنگ و زاویه دید در رمان های اضطراب ابراهیم، آواز کشتگان و سووشون پرداخته است.

موسی فرسنگی (۱۳۸۹) در پایان نامه «تحلیل روایت در پنج اثر داستانی رضا براهنی»، داستان های بعد از عروسی چه گذشت، چاه به چاه، آواز کشتگان، آزاده خانم و نویسنده اش را از نظر عناصر داستانی از جمله پیرنگ، درون مایه، زاویه دید، شخصیت، گفت و گو، صحنه، فضا و لحن بررسی کرده و معتقد است در داستان های براهنی هر یک از عناصر داستانی در نهایت قوت و استحکام به کار گرفته شده اند.

محسن باقری (۱۳۹۰) در پایان نامه «بررسی رئالیسم جادویی و بازتاب آن در آثار داستانی رضا براهنی»، رمان های روزگار دوزخی آقای ایاز، آواز کشتگان و رازهای سرزمین من را از نظر عناصر رئالیسم جادویی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که رئالیسم جادویی روزگار دوزخی آقای ایاز با دو رمان دیگر متفاوت است.

به دلیل اهمیت رمان «آواز کشتگان» در ادبیات داستانی معاصر و کمبود پژوهش در این زمینه، انجام پژوهش برای روشن شدن زوایای مختلف این رمان ضروری به نظر می آید؛ بنابراین در پژوهش حاضر از زاویه انتقادی که از برجسته ترین ویژگی های این رمان است و با توجه به نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت به بررسی و نقد این رمان پرداخته شده است.

هربرت مارکوزه

هربرت مارکوزه فیلسوف مارکسیست آمریکایی متولد ۱۸۹۸ میلادی است. در اوج دوران سرکوب چپ گرایان توسط آمریکا، مارکوزه در کنار دیگر چهره های مترقی آمریکایی به تلاش علیه موج فاشیستی که از سوی مقامات سیا و کاخ سفید هدایت می شد، برخاست. ارتباط فعال وی با مکتب فرانکفورت^(۱) در قالب نظریه انتقادی^(۲) و نیز

واکاو‌های عمیق او در حوزه فلسفه و روانشناسی جمعی، ساختارهای نوین سرمایه‌داری پیشرفته، از او چهره‌ای بی‌بدیل در محافل دانشجویی و علمی جهان معاصر نمودار می‌کند. برخی از طرفداران مارکوزه، پایه و مرتبه وی را به دلیل اندیشه‌های سرسختانه انتقادی‌اش تا حد پیامبر بالا برده‌اند؛ اما حقیقت این است که او تنها، رهبری بانفوذ برای چپ‌روان سیاسی است (این‌تایر، ۱۳۸۷: ۱۰). وی به‌طور کلی اجزای نظام سلطه را به نقد کشید و بینشی نسبت به رهایی و طرحی از تحول اجتماعی رادیکال ارائه داد (کلنر، ۱۳۸۷: ۱۱۰). آثار مهم وی عبارت‌اند از: انسان تک‌ساختی، خرد و انقلاب، اروس و تمدن و مارکسیسم شوروی.

معرفی مؤلفه‌های نقد جامعه مدرن از منظر نظریه انتقادی با تأکید بر آرای مارکوزه تسامح سرکوبگر

یکی از مفاهیمی که دولت‌ها به خاطر حق آزادی و انتخاب برای مردم، ملزم به رعایت آن هستند، تسامح است که در اصطلاح به آن «تسامح آزادی‌بخش» گفته می‌شود؛ به این معنا که دولت‌ها باید در راستای رعایت حقوق همه اقشار مردم و افکار و احزاب مختلف و حتی حق مخالف، برای آنها آزادی‌هایی از جمله؛ آزادی بیان و آزادی قلم قائل شوند؛ اما استدلال مارکوزه در خصوص تسامح آزادی‌بخش، این است که آزادی بیان و تسامح و تساهل در جوامع غربی که دم از دموکراسی می‌زنند، فریبی بیش نیست. وی معتقد است این آزادی بیان، تأثیر چندانی بر جامعه ندارد، زیرا از یک‌سو شیوه‌ها و ابزار عقیده آنها چنان اندک است که بازتابی نمی‌یابد و دیگر این‌که اکثریت مردم چنان در سلطه نظام حاکم هستند و چنان با دستگاه آمیخته‌شده‌اند که معنی و مفهوم سخنان مخالف را در نمی‌یابند (نجفی، ۱۳۸۲: ۹). در واقع آزادی و رهایی عبارت است از تجاوز به اراده و منافع اکثریت بزرگ افراد جامعه (مارکوزه، ۱۳۸۸: ۳۰). وی می‌گوید: «جایگاه سیاسی تسامح تغییر یافته و از حالت فعال به حالت منفعل و از عمل به بی‌عملی بدل شده است؛ این مردم هستند که با حکومت تسامح می‌کنند و حکومت نیز به نوبه خود با مخالفتی که در چارچوب تعیین‌شده از سوی قدرت‌های رسمی باشد، تسامح و مدارا می‌کند» (کانرتون، ۱۳۹۳: ۳۵۷-۳۵۶). این اندیشمند نظریه انتقادی در

مقابل، اصطلاح «تسامح سرکوبگر» را به کار می‌گیرد؛ چراکه اعتقاد دارد، عملاً هیچ حکومتی تسامح آزادی‌بخش را در جامعه پیاده نمی‌کند. مارکوزه در مقاله‌ای با عنوان «تسامح سرکوبگر» در سال ۱۹۶۹ درباره تأثیرگذاری ابعاد امپریالیستی هنر در جامعه چنین می‌گوید: «بازار که با مساوات هنر و ضد هنر و غیر هنر، همه سبک‌ها، مکتب‌ها و فرم‌های متضاد ممکن را در خود جذب می‌کند (اگرچه اغلب با نوسان‌های کاملاً ناگهانی)، مغاک دوستانه‌ای فراهم می‌آورد که در آن تأثیر رادیکال هنر و اعتراض هنر علیه واقعیت مستقر، فروبلعیده می‌شود» (مارکوزه، ۱۳۹۲: ۳۶۱). وی معتقد است در دنیای امروز به‌جز روشنفکران، اکثریت مردم تحت تأثیر نظام سلطه اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته‌اند و در توهم آزادی هستند.

جامعه جایگزین

مارکوزه با تأکید بر اهمیت مبارزه و اصلاحات سیاسی می‌گوید؛ انسان امروز چنان در رفاه و لذت‌های کاذب زندگی صنعتی غرق شده که رؤیای جامعه آرمانی خود را فراموش کرده‌است. وی که از عوام انتظار بیدار شدن روحیه نقادی و ترسیم آرمان‌شهر ندارد، از روشنفکران می‌خواهد نسبت به احیای علائق راستین در مقابل علائق کاذب جدی باشند تا با این روحیه انتقادی بتوانند به سمت آرمان‌شهر خود حرکت کنند. او در مقابل این ویژگی جوامع سرمایه‌داری و مدرن، ایده «جامعه جایگزین» را مطرح می‌کند و می‌گوید روشنفکران موظف‌اند ایده جامعه جایگزین را در برابر جامعه سرمایه‌داری حفظ کنند، حتی اگر در تئوری اتوپیایی و دور از دسترس به نظر بیاید (اعتضادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۴۴). مارکوزه همچنین بر این باور است که وقوع انقلاب محتمل است؛ اما برخلاف نظر مارکس این انقلاب از سوی کارگران نخواهد بود؛ بلکه این روشنفکران و دانشجویان هستند که به‌عنوان کاتالیزور، تنها امید برای آغاز جنبش ضد سرمایه‌سالاری به‌شمار می‌روند (نجفی، ۱۳۸۲: ۱۳).

صنعت فرهنگ

حرکت جوامع به سمت صنعتی‌شدن و قدرت‌یافتن فناوری، افزایش و پیش‌بینی تولید کالاهای مصرفی برای همه طبقات جامعه، رسوخ اندیشه تجاری در تمام جوانب زندگی و حتی هنر، موجد نظامی واحد، یکسان و استاندارد در تمامی جوانب زندگی

مادی و معنوی شده‌است که در اصطلاح اندیشمندان نظریه انتقادی، به آن صنعت فرهنگ گفته می‌شود (Horkheimer, Adorno, 2002: 94-95). اصطلاح «صنعت فرهنگ» را هورکهایمر و آدورنو برای نخستین بار در کتاب دیالکتیک روشنگری به کار بردند. این اصطلاح بیانگر تولید نیست، بلکه بیانگر «استاندارد شدن» و «تحقق کاذب فردیت» هویت‌های فرهنگی است که موجب تضعیف عقلانیت و اعتبار هنر مستقل می‌شود و قدرت چالش‌برانگیز هنر مستقل را روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌کند. تأکید بر مفهوم «صنعت فرهنگ» نشان‌دهنده دغدغه نظریه‌پردازان انتقادی بابت مفهوم «روبنای» فرهنگ اجتماعی مورد نظر در تفکر مارکسیستی است و نه زیربنای اقتصادی. قدرت تخریب و جنبه‌های منفی صنعت فرهنگ در جوامع امروزی به قدری وسیع است که برخی آن را این‌گونه توصیف می‌کنند: «صنعت فرهنگ با روان‌ها همان می‌کند که هیتلر با بدن‌ها کرد. روح از هر آنچه تخطی از تکرار و تقلید توالی خودکار استانداردشده محسوب می‌گردد، عاجز می‌شود و کم‌کم شیفته ستم و طاعتی می‌گردد که به جای تقاضای حقیقی نشسته‌است» (جمادی، ۱۳۸۸: ۱۴).

زندگی و اندیشه رضا براهنی

دوران کودکی و نوجوانی براهنی (تولد ۱۳۰۴) با جنگ جهانی دوم، اشغال تبریز، حضور ارتش سرخ، وجود فرقه دموکرات و نفوذ گرایش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی^(۳) به ایران-مخصوصاً در شمال کشور به دلیل هم‌جواری با شوروی-مصادف شده بود، همه این مسائل به‌عنوان تجربیات ملموس و دست اول بر نوع تفکر و نگرش وی که بعدها در آثارش بازتاب یافت، تأثیر بسزایی داشته است.

براهنی از دانشگاه بین‌المللی استانبول دکتری زبان و ادبیات انگلیسی گرفت و یک‌چند در دانشگاه تهران، در جایگاه استادی دانشگاه به کار پرداخت. در سال ۱۳۵۲ به زندان افتاد. نه ماه پس از آزادی از زندان، به آمریکا رفت. در دوران اقامت در آمریکا رئیس کمیته «برای آزادی هنر و اندیشه در ایران» بود و با سازمان عفو بین‌الملل و سایر سازمان‌های ضد اختناق آن دوره همکاری داشت. هم‌زمان با انقلاب اسلامی به کشور

بازگشت و فعالیت‌های خود را ادامه داد و همه وقت خود را صرف نوشتن و کارهای پژوهشی کرد.

او در زمره نسلی از نویسندگان ایرانی متأثر از هژمونی اندیشه چپ است که دست به تولید آثاری در حوزه ادبیات زدند؛ آثاری که بازتابنده فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مسلط دوره پهلوی است. وجه افتراق این افراد با دیگر چپ‌ها در استفاده از قالب ادبی (داستان و شعر) به جای ابزار سیاسی یا مسلحانه برای مبارزه بود (صدقی رضوانی و قادری، ۱۳۹۱: ۱۲۴-۱۲۵). مهرزاد بروجردی در این خصوص می‌گوید: اعضای اجتماعی‌اندیش جامعه ادبی به بیان برخی از شکایت‌هایی که در گذشته چریک‌ها و دانشجویان مطرح می‌کردند، پرداختند. آنها تنها سلاحی که برای این هدف برگزیدند قلم بود. برای این گروه ادبیات ابزاری شد تا از طریق آن موضوع سانسور، استبداد و وضع دشوار محرومان را جلوه‌گر سازند (بروجردی، ۱۳۸۷: ۷۳-۷۵).

ایده براهنی شباهت بسیاری به ایده مارکوزه در مورد نقش هنر در دگرگونی اجتماع دارد. مارکوزه معتقد است: «هنر تا آن اندازه «هنر برای هنر» است که در پرتو شکل زیبایی‌شناختی‌اش بتواند ابعاد سرکوب‌گشته و تابوشده واقعیت را افشا کند؛ یعنی وجوه آزادسازی را» (مارکوزه، ۱۳۶۸: ۵۶). در نتیجه، هنر راستین نظم موجود را به چالش می‌کشد و به خصوص زشتی‌های جهان را بررسی می‌کند تا آنها را زیر سؤال ببرد. براهنی هم با آگاهی از نقش و تأثیر ادبیات داستانی تلاش می‌کند از این قابلیت ادبیات، به عنوان میراث مکتوب تاریخی- فرهنگی، و رمان به عنوان جدی‌ترین قالب از جهت درآمیختگی با ابعاد اجتماعی و فرهنگی، استفاده کند.

براهنی معتقد است در زمان پهلوی دوم، دو نوع دیدگاه در ادبیات وجود داشت: نوع اول متعهد به ارائه درون جامعه و نوع دوم ادبیات رسمی حکومتی (براهنی، ۱۳۶۴: ۷۵). وی منظور از تعهد ادبی را که او و برخی از نویسندگان هم‌دوره‌اش به آن وفادار بودند، این‌گونه توضیح می‌دهد: «از سال چهل به بعد در ادبیات فارسی حرف و سخن‌هایی مطرح شد تحت عنوان تعهد ادبی که من نیز بدان سر سپردم. خلاصه کلام این بود که ادبیاتی که از مردم ببرد، از خود نیز بریده است. ولی غرض ما از مردم بسیار روشن بود: مردم یعنی خلق محروم از همه‌چیز» (همان، ۱۳۵۸: ۶-۷).

خلاصهٔ رمان آواز کشتگان

حوادث رمان در روزگار حکومت پهلوی می‌گذرد و سرگذشت نویسنده‌ای به نام دکتر محمود شریفی است که یک‌بار به بهانهٔ تحریک جوانان علیه مصالح مملکتی با آثار ادبی و بار دیگر به دلیل افشای رفتار غیرانسانی با زندانیان سیاسی در مجامع بین‌المللی، زندانی و شکنجه می‌شود. نویسنده به زندگی دکتر شریفی بعد از آزادی از زندان به‌عنوان یک محکوم سیاسی می‌پردازد که هرگز نمی‌تواند پس‌از آن به روال عادی زندگی برگردد. یکی از مسائل فرهنگی مطرح‌شده در این رمان، برگزاری کنگرهٔ شعر در دانشگاه تهران است. این کنگره بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی در کشور است که فرح دیبا، همسر محمدرضا شاه، مسئول آن است و هرساله در دانشگاه تهران برگزار می‌شود. روز دوم برگزاری مراسم در حین سخنرانی یکی از اساتید فلسفه، دانشجویان به سالن هجوم می‌آورند و سردستهٔ آنها به نام اکبر صداقت، به همراه دو تن دیگر از دوستانش روی سن می‌روند و سعی می‌کنند از این فرصت استفاده کنند تا به‌زعم خود، صدایشان را به گوش جهانیان برسانند. نیروهای گارد به دانشجویان حمله می‌کنند، اکبر صداقت را شهید می‌کنند و تلاش شریفی برای نجات جان او به‌جایی نمی‌رسد. چند روز بعد دکتر شریفی دستگیر می‌شود. وی در زندان شکنجه می‌شود. مأموران او را وادار به شناسایی اجساد می‌کنند که یکی از آنها اکبر صداقت است و دو نفر دیگر هم که او بعداً متوجه می‌شود کسانی بودند که روز برگزاری کنگره، وی را همراهی می‌کردند.

تحلیل رمان «آواز کشتگان» از منظر نظریهٔ انتقادی مکتب فرانکفورت (هربرت مارکوزه)

یکی از مواضع انتقادی نظریهٔ انتقادی مکتب فرانکفورت، جامعهٔ مدنی و محدودیت‌هایی است که برای انسان معاصر ایجاد کرده‌است و مارکوزه در آثار خود به‌ویژه در کتاب «انسان تک‌ساحتی» به این مهم پرداخته‌است. وی دربارهٔ «جامعهٔ تک‌ساحتی» می‌گوید: «سیستم اداری و حاکمیتی که دولت‌ها در یک جامعهٔ بازدارنده اعمال می‌کنند، ظاهراً منطقی و بارور و از نظر تکنیک مدیریت، پیشرفته و کامل جلوه می‌کند. از این‌رو افراد، حتی از تصور این امر که ممکن است تلاش‌هایی ایشان را از بردگی برهاند و آزادیشان را بازگرداند، هراسان می‌شوند. در این‌گونه جامعه‌ها، جست‌وجوی روشی منطقی

و اصولی، امری خارق‌العاده است. با وجود این، می‌توان از امکانات موجود بهره جست و با نظامی که هر اندیشه تازه‌ای را به ریشخند می‌گیرد، به مبارزه برخاست. دسترسی به هرگونه آزادی در چنین جامعه‌ای، نخست مستلزم شناخت انواع بردگی است» (مارکوزه، ۱۳۶۲: ۴۲). این موضوع را در سه حوزه تسامح سرکوبگر، ایده جامعه جایگزین و صنعت فرهنگ با توجه به مؤلفه‌های نظریه انتقادی و البته نظریات هربرت مارکوزه و همچنین بیان دیدگاه‌های رضا براهنی با دقت و تأمل در رمان مورد نظر وی بررسی می‌کنیم.

تسامح سرکوبگر

به نظر مارکوزه انسان حق دارد تا هر آنچه را که مخالف با آزادی خود می‌داند، نقد کند و در رفع آن مصر باشد، اما جوامع صنعتی با فراهم آوردن امکانات رفاهی و یکسان‌سازی سلاقی در قالب فن‌سالاری، نوعی احساس آزادی کاذب به وجود آورده و همه جامعه را با خود هم‌نوا کرده‌اند؛ در نتیجه، این حق از انسان معاصر سلب شده است. درواقع این نوع آزادی، تساهل و تسامح ظاهری است و فقط تا زمانی وجود دارد که حکومت‌ها آن را در ضدیت با منافع خود نبینند، به همین دلیل مارکوزه به جای «تسامح آزادی‌بخش» اصطلاح «تسامح سرکوبگر» را به کار می‌برد.

براهنی به‌عنوان یک روشنفکر و مبارز فرهنگی که در یک جامعه استبدادزده زندگی می‌کند، در رمان «آواز کشتگان» به نقد نظام حاکم و به نمایش گذاشتن تبعات یک نظام دیکتاتوری در جامعه روزگار خود پرداخته‌است. وی به‌عنوان یک مبارز فرهنگی می‌گوید: «یکی از شرایط عصر شب این است که همه در آن طرفدار آزادی هستند؛ ولی نه از مفهوم آزادی خبری هست و نه از خود آزادی؛ درحالی‌که برای مبارزه در راه آزادی، انسان باید خود آزاد باشد و پیش خود احساس آزادی کند و گرنه برده‌ای بیش نخواهد بود، حتی اگر از آزادی، شب و روز دم بزند» (براهنی، ۱۳۶۸: ۱۱۰).

با اندکی تسامح می‌توان بدین شکل یک دسته‌بندی کلی از بررسی مفهوم تسامح سرکوبگر در رمان براهنی، ارائه داد:

سرکوب روشنفکران و مخالفان

در آواز کشتگان روشنفکرانی داریم که مخالف وضعیت موجود هستند و سعی دارند با نگرش انتقادی وضعیت موجود را تغییر دهند و دیگران را نیز نسبت به مسائل جامعه

آگاه کنند. آنها مصداق کامل این سخن مارکوزه هستند: «تحقق یافتن هدف تسامح، مستلزم مدارا نکردن با سیاست‌ها، نگرش‌ها و عقاید حاکم و رایج و تسامح ورزیدن با سیاست‌ها، نگرش‌ها و عقایدی است که غیرقانونی یا سرکوب‌شده هستند» (کانرتون، ۱۳۹۳: ۳۵۵). از این نوع شخصیت‌های روشنفکر می‌توان دکتر محمود شریفی، قهرمان داستان، را نام برد که روایت داستان درباره تلاش این استاد دانشگاه، جهت روشن کردن اذهان عمومی و جهانی برای برقراری عدالت و رعایت حقوق بشر در ایران است:

«محکومیتش، تحریک جوانان علیه مصالح عالیة مملکتی به‌وسیله آثار ادبی بود. هرگز انتظار نداشت که محکومیتش چیزی به این گندگی باشد، ولی فقط یک‌سال در زندان ماند. در دادگاه تهدیدهای دیگری هم شده بود و رئیس دادگاه که با یک زبان لفظ قلم و به اصطلاح ادیبانه، شاید به خاطر محمود، حرف می‌زد، به او گفته بود که چرا به نقاط ضعف جامعه می‌پردازد و از این‌همه پیشرفت که در روستاها، کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها شده، حرفی نمی‌زند؟» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۳).

اکبر صداقت و دانشجویان فعال سیاسی همراه وی نیز از دیگر روشنفکرانی هستند که برای رساندن پیام خود به جهانیان و رسیدن به جامعه مطلوب به مبارزه و اعتراض برمی‌خیزند و جان خود را در راه رسیدن به این هدف از دست می‌دهند. صداقت در شب فرار از دست ساواک و پناه گرفتن در منزل شریفی نوشته‌ای به وی تحویل می‌دهد: «این فهرست، لیست کلیه زندانیان سیاسی دانشگاه تهران است. ما می‌خواهیم که شما این فهرست را به یکی دو نفر از مستشرقینی که در کنگره شرکت کرده‌اند، بدهید» (همان: ۲۰۲).

شخصیت دیگری که در این گروه جای می‌گیرد، سهیلا، همسر دکتر شریفی است که پایه‌پای همسر خود، او را در رسیدن به آرمانش همراهی و کمک می‌کند، وی در گفت‌وگویی که با دکتر شریفی دارد، خود را به خاطر این همراهی مدیون وی می‌داند: «وقتی که تو شروع کردی به کار خطرناک افشای رژیم، من احساس کردم که به‌زودی همه‌مان را می‌گیرند. ولی تو از من هم کمک خواستی. من احساس دیگری پیدا کردم. باور کن، تو به من یک امکان دادی! شرکت در محوکردن شکنجه از زندان‌های ایران. من مدیون تو هستم» (همان: ۲۴۷).

اسماعیلی یکی دیگر از شخصیت‌های داستان است که چندین سال متوالی به جمع کردن اسناد علیه حکومت وقت پرداخته‌است. وی می‌گوید:

«وظیفه من دیدن حقیقت است. می‌بینی که با هزار جور سند می‌خواهم آن حقیقت را بسازم. آن حقیقت را حکومت تکه‌تکه کرده. وظیفه من شکل دادن به تکه‌های جدا از هم این واقعیت است. سرنوشت من و امثال من در طول قرون و اعصار این نبوده که حکومت کنیم، وظیفه من یافتن حقیقت است. این حکومت بیفتد و هر حکومت دیگری سر کار بیاید، باز هم حقیقت پایان‌ناپذیر است. وظیفه من هم پایان‌ناپذیر است!» (براهنی، ۱۳۸۸: ۳۹۰).

سرکوهی این شخصیت را «گوش پنهان جهان دردمند ما» همراه با تصویری ماندنی در آواز کشتگان می‌داند (سرکوهی، ۱۳۶۹: ۷۵).

از دیگر افراد که در این گروه قرار می‌گیرند؛ می‌توان به دکتر خرسندی از اساتید دانشگاه و همکار دکتر شریفی اشاره کرد. مهم‌ترین نقش وی در سیر داستان به نیمه‌شب‌بری می‌گردد که وی سرزده به منزل شریفی می‌رود و در مقابل تعجب شریفی و همسرش، ضمن این که معلوم می‌شود از فعالیت‌های سیاسی دکتر شریفی مطلع است، به او پیشنهاد می‌دهد که چون قصد خروج از ایران را دارد، در صورت دستگیری دکتر شریفی - که خرسندی حدس می‌زند حتماً اتفاق می‌افتد - وی می‌تواند همه فعالیت‌های سیاسی‌ای را که دکتر شریفی انجام داده‌است، به گردن بگیرد؛ چرا که دکتر خرسندی قطعاً آن زمان در ایران نیست و قصد بازگشت هم ندارد:

«محمود خواست اعتراض کند، ولی دکتر خرسندی گفت: وقتی که از ایران بروم، قصد دارم به کمک دوستانم در خارج از کشور یک کمیته درست کنم و از حقوق زندانیان سیاسی ایران دفاع کنم. به هر قیمتی شده تو را از زندان می‌کشم بیرون. اگر تو در زندان نباشی - که گمان نمی‌کنم نباشی - اسنادی را که تو برای محافل بین‌المللی می‌فرستی، می‌فرستی به کمیته من و این جوری شاه را افشا می‌کنیم» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

ایشیق دیگر شخصیت مبارز در این رمان است. وی زندانی شاعر و ترک‌زبانی است که دکتر شریفی در بیمارستان زندان با او آشنا شد. مدت آشنایی با او بسیار کوتاه بود. وی به این دلیل که نمی‌خواست زیر شکنجه مأموران، هم‌فکرانش را لو بدهد دست به خودکشی زد و خود را از پنجره بیمارستان به پایین پرتاب کرد؛ اما با وجود پارگی شدید

شکم و ریخته‌شدن روده‌هایش جان سالم به‌در برد و بعداً توسط رژیم تیرباران شد. در متن زیر به نقل از پزشکی که شعرهای او را یادداشت می‌کرد، اندکی با شخصیت او آشنا می‌شویم:

«ولی ایشیق، گوش کن! دست من نیست. دست آنهاست. من هرچه می‌توانستم کردم. گفتمی که شعرهایت را بنویسم، نوشتم. بدان که من هم، اگر نه به قدر تو، به اندازه خودم، عاشق زبان مادری خودم هستم. انسانیت هم، به قدر خودم، سرم می‌شود و شعرهایی را هم که گفتمی دوست دارم. همه شعرهایی را که از حفظ بهم گفتمی، یادداشت کردم، جایی محفوظ گذاشتم. ولی نیک‌طبع غروب می‌آید که ببرد. چاره ندارم. فقط امیدوارم که بتوانی جان سالم به‌در ببری. تو با اسلحه تو خیابان با این‌ها درافتادی. شانس آوردی که گلوله به جایی خورد که توانستم درش بیارم» (براهنی، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

تلاش برای همسو کردن روشنفکران و سایرین با اهداف خود

یکی از اقدامات محمدرضاشاه برای تسلط بر اوضاع، تلاش برای همسو کردن روشنفکران با حکومت است که به روش‌های مختلف از جمله؛ برطرف کردن نیازهای مادی، اعطای امکانات و رتبه‌های شغلی و تحصیلی، سعی می‌کند به این هدف برسد و ما در رمان مورد مطالعه به‌وضوح با چنین رویکردی برخورد می‌کنیم. مارکوزه اعتقاد دارد این نیازها کارکرد تاریخی و اجتماعی دارند، همیشگی نیستند و محصول جامعه سلطه‌گر هستند (میلر، ۱۳۹۸: ۷۳). یکی از این روشنفکران دکتر قاصد رئیس دانشکده است. وی از جمله اشخاصی است که دکترشریفی را به‌شدت زیر نظر دارد و قصد دارد به روش‌های مختلف برای او پاپوش بدوزد.

«دکتر قاصد پسر رئیس یکی از لژهای ماسونی است. او به پانسیون‌های انگلیس و فرانسه رفته، بعد به هاروارد رفته، بورس پشت سر بورس از دانشگاه‌های مختلف داشته. مدتی آکسفورد بوده. در دانشگاه آمریکایی بیروت، به‌عنوان استاد برجسته درس داده. در توکیو، لندن، نیویورک، کالیفرنیا، پاریس، روم، حتی مسکو، بین شرق‌شناسان شهرت دارد؛ یعنی دقیقاً یک مرد همه‌جهانی» (براهنی، ۱۳۸۸: ۷۳).

قاسمی از دیگر شخصیت‌های داستان است که کارآگاه شهربانی در دانشکده بود: «روزانه به مستراح سر می‌کشید، ظهر و شب و دستمالش را درمی‌آورد، شعارها را پاک

می‌کرد... قاسمی اول شعارهای مربوط به سلطنت را پاک می‌کرد، بعد شعارهای مربوط به مبارزان مسلح علیه سلطنت را، بعد شعارهای مربوط به آمریکا و ساواک را، بعد شعارهای مربوط به خودش را و بعد شعارهای مربوط به دکتر نیلی را و اگر فرصت پیدا می‌کرد، شعارهای مربوط به دیگران را» (براهنی، ۱۳۸۸: ۵۹-۵۸).

وی رابط بین ساواک و استادان و دانشجویان ساواکی بود. برخی به بهای ناچیز اخبار دانشکده را در اختیارش می‌گذاشتند و او بلافاصله تلفن گارد دانشگاه را می‌گرفت و گزارش خود را می‌داد. دکتر معلم دیگر استاد دانشگاه است که در قبال همکاری با ساواک به مراتب بالای شغلی می‌رسد:

«هر ماه با سی‌چهل نفر آمریکایی سروکار داشت که اوایل به نام سپاه صلح آمریکا و بعد به عنوان برنامه مبادله استاد بین دانشگاه ایلینوی و دانشگاه تهران، در زیر نظر او وارد دانشگاه می‌شدند، و با هوش‌ترین آنها که می‌گفتند ممکن است جاسوس باشند، معتقد بودند که معلم، اگر معلم خوبی هم نباشد مدیر خوبی است. اگر واشینگتن بود، برای عرض ادب پیش اردشیر زاهدی می‌رفت و لابد زاهدی تعجب می‌کرد که این دیگه کیه. که هیچ چیز نمی‌خواهد، همین طور تندتند اظهار بندگی می‌کند؟ وضع موجود را وضع ابدی می‌دانست و می‌خواست در آن وضع موجود پیشرفت کند، ولی ذاتاً آدم بدی نبود» (همان: ۹۰-۹۱).

شخصیت دیگر رمان پرنیان است که سواد درست و حسابی ندارد اما به دلیل خوش‌خدمتی برای دولت نه تنها مدرک دکترا دریافت می‌کند؛ بلکه به مقام استادیاری هم می‌رسد؛ دکتر معلم (به پرنیان) گفت:

«دکتر جان خواهش می‌کنم سری به دستشویی‌ها بزنید. در آن لحظه آخر ممکن است دانشجویها دست‌از‌پا خطا کرده باشند. محمود پیش خود گفت این مرد کی دکتر شد؟ و موقعی که پرنیان می‌رفت به دستشویی‌ها سر بزند، سؤالی که محمود از خود کرده بود، از دکتر معلم کرد: این مرد کی دکتر شد؟ ... همین دوهفته پیش از رساله‌اش دفاع کرد! از رساله دکتریش؟ بله بله. اصلاً لیسانس داشت؟ بله بله. محمود به طنز گفت: لابد استاد هم شده. فعلاً پیشنهاد استادی‌اش شده؛ آقای دکتر قاصد خیلی علاقه دارند که دکتر پرنیان در دانشکده بماند و چون آدم نمی‌تواند با درجه

دکتری مأمور حفاظت باشد باید حتما جزء کادر علمی باشد» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۴۲).

سانسور و فقدان آزادی بیان

سانسور و نبود آزادی بیان و قلم از دیگر مسائل مهم مطرح شده در این رمان است؛ براهنی خود جزء گروه نویسندگان منتقد حکومت به حساب می‌آید که نتوانست در مقابل حکومت سکوت اختیار کند و عواقب آن را هم به جان خرید: «در اواخر سال ۵۲، پس از چاپ مقاله‌ای از من تحت عنوان «فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم» که حدود بیست‌روز پس از انتشارش مرا زندانی کردند و پس از گرفتار شدن دوازده نفر و سروصدایی که دولت درباره نویسندگان و هنرمندان به راه انداخت، تصفیه دامنه‌داری در تمام مطبوعات فارسی صورت گرفت» (همان، ۱۳۵۸: ب: ۱۴). در داستان مورد بحث، براهنی در موقعیت‌های مختلف به بیان شدت سانسور و فشار آن بر اصحاب فرهنگ اشاره می‌کند؛ در جایی از رمان، درباره راه‌های مختلف حکومت برای تحت فشار قراردادن روشنفکران و وادار کردن آنها به سکوت، چنین می‌خوانیم:

«در قصر چند نفر را دیده بود که برایشان پرونده رابطه با خارجی‌ها درست شده بود: به یکی گفته شده بود که با رادیو بغداد در تماس است و یا با تیمور بختیار کار می‌کند، یک نفر دیگر را متهم کرده بودند که با کنفدراسیون کار می‌کند و نشریات آن را در داخل ایران پخش کرده است. به گروهی هم اتهام رابطه با فلسطین بسته بودند. از بعضی‌ها شنیده بود که زندانی را آن قدر می‌زدند که اعتراف می‌کرد که با خارجی‌ها در تماس است. حتی در مرز می‌گرفتندش با سلاح‌های جورواجور، یا از نامه‌هایی که خطاب به رادیو بغداد نوشته بود، اسم می‌بردند» (همان، ۱۳۸۸: ۱۷).

در داستان مذکور یکی از مسائلی که دکتر شریفی با آن درگیر است، نوشته‌هایی است که می‌ترسد به دست ساواک بیفتد و سعی می‌کند آنها را در جایی پنهان کند و یا به فرد قابل اعتمادی بسپارد.

«به نفر سوم که مقداری از قصه‌ها و نمایش‌نامه‌ها و مقالات محمود را توی یک کیسه نایلون بزرگ ریخته در دستش نگه داشته بود، داد بودند و او نامه‌ها را انداخته بود توی کیسه نایلون. محمود بارها خواسته بود کارهایش را فتوکی کند و یک نسخه از هر کدام از کارهای چاپ‌نشده‌اش را پیش یکی از دوستان مطمئنش امانت بگذارد. ولی پشت

گوش انداخته بود، دقیقاً مثل کتاب‌هایی که باید سربه‌نیست می‌کرد و نتوانسته بود» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۱).

اکبر صداقت - دانشجوی فعال سیاسی - که به همراه دوستانش در حین برگزاری کنگره وارد سالن برگزاری می‌شود نیز به‌وضوح به بیان این مسئله می‌پردازد: «...فرهنگ ما، فرهنگ خفقان است، فرهنگ سانسور است، فرهنگ مبارزه برای برانداختن خفقان، از بین بردن اختناق و سانسور است... پلیس مخفی آزادانه به همه جا سرک می‌کشد، نصف شب اشخاص را می‌رباید، به چشمشان چشم‌بند می‌زند و آنها را روانه شکنجه‌گاه می‌کند» (همان: ۲۷۶-۲۷۹).

گماردن جاسوس بین مردم و ادارات دولتی

یکی دیگر از موارد نقض آزادی و جهت‌دهی به افکار عمومی در زمینه اهداف حکومت، گماشتن جاسوس بین مردم و مخصوصاً نهادهای فرهنگی از جمله دانشگاه و مدارس بود. این افراد به شگردهای مختلف جذب می‌شدند. در این رمان بسیاری از اساتید دانشگاه در قبال گرفتن امتیازهایی از حکومت، اخبار دانشگاه و یا افراد بخصوصی را که مورد نظر حکومت بودند، در اختیارشان قرار می‌دادند. گاه این افراد فعالیتشان از مرزها هم فراتر رفته و به حفظ منافع کشورهای بیگانه کمک می‌کردند: «قاصد دوست وزیر خارجه آمریکا است، مشاور سیاسی رئیس‌جمهوری پاکستان. مستشار فرهنگی شاه و شهبانو است و رئیس ما هم هست؛ و مسئله این است که این هویت در طول سال گذشته افشا شده» (همان: ۷۷).

این چنین افرادی مسئولیت‌های کلیدی بسیاری را در اختیار می‌گرفتند: «می‌دانید که مسئولیت‌های ایشان اخیراً خیلی زیاد شده، ایشان هم در بنیاد فرهنگ و فلسفه تشریف دارند و هم ریاست دانشگاه صنعت را بر عهده‌دارند و رئیس کنگره‌های فرهنگی ایران هم که هستند» (همان: ۸۵).

شکنجه زندانیان سیاسی

یکی از مباحث مطرح‌شده در رمان‌های براهنی، شکنجه روحی و جسمی زندانیان سیاسی به اشکال مختلف است که نمایانگر فقدان مسامحه با مخالفان و منتقدان و سرکوب آنهاست؛ شکنجه‌هایی که گاه منجر به معلولیت و یا حتی مرگ این زندانیان

می‌شد؛ چراکه در حکومت‌های اقتدارطلب هیچ شرارتی با طغیان و سرکشی و نقض اقتدار برابری نمی‌کند (مارکوزه، ۱۳۸۶: ۳۶). در اینجا به ذکر چند نمونه از این موارد می‌پردازیم: «معلوم نبود چرا گوش هیچ‌کس به حرف او بدهکار نیست. آیا می‌خواستند با همان پاهای چرک‌کرده بمیرد؟ هیچ‌چیز در نمی‌آمد که او را زیر شکنجه نکشند و بگذارند با پاهای چرک‌کرده، بعد از شکنجه بمیرد! ولی نمی‌دانست چرا نمی‌تواند نگهبان‌ها و بازجوها و رئیس زندان را متقاعد کند که تب مداوم او به علت چرک پاهایش است» (براهنی، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

در جایی از داستان، محمود به توصیف نحوه شکنجه‌دادن مردی می‌پردازد که از زیر چشم‌بند در محوطه زندان شاهد وضعیت او است، او می‌گوید مرد را آن‌قدر شکنجه داده‌بودند که پاهایش ورم کرده بود و به نظر می‌رسید قدرت حرکت‌دادن آنها را نداشته باشد، با این حال به او گفتند با همان پاهای ورم‌کرده در جا بدود و در حین دویدن او را کتک می‌زدند، سپس به او دستور دادند لباس‌هایش را درآورد و در حوضی که وسط محوطه است برود و برقصد.

«برقص! مرد توی حوض پاهایش را ناشیانه بلند می‌کرد و پایین می‌گذاشت معلوم بود که رقص بلد نیست... برقص قر بده، عربی برقص... مرد توی حوض با صدای بلند گریه می‌کرد و در همان حال تکان‌تکان می‌خورد، تکان‌های مضحک، بی‌نمک، اما به شدت تأثیربرانگیز... آدم‌هایی که بیرون ایستاده بودند بلند خندیدند... یکی دو دقیقه بعد مرد خسته شد... در این لحظه باتون روی کفلش فرود آمد و بعد آدم‌هایی که در بیرون اطراف حوض ایستاده بودند به هر سو متفرق شدند و با باتون شروع کردند به زدن مرد توی حوض...» (همان: ۴۴).

ایده جامعه جایگزین

مارکوزه معتقد است انسان امروز چنان در رفاه و لذت‌های کاذب زندگی صنعتی غرق شده که رؤیای جامعه آرمانی خود را فراموش کرده است. وی که از عوام انتظار بیدار شدن روحیه نقادی و ترسیم آرمان‌شهر ندارد، از روشنفکران می‌خواهد نسبت به احیای علائق راستین در مقابل علائق کاذب جدی باشند تا با این روحیه انتقادی بتوانند

به سمت آرمان شهر خود حرکت کنند. مارکوزه می گوید: «بازسازی جامعه به صورت عقلانی و احیای علائق و خواسته‌های راستین انسان، نیازمند سرکوب خواسته‌های کاذب و روزمره است. چنین طرحی البته با اقدام توده‌ای متحقق نمی‌گردد، زیرا توده‌ها خود دستخوش علائق کاذب شده و مانع انقلاب‌اند، تنها گروه‌ها و روشنفکرانی که در متن جامعه و علائق آن درنغلطیده‌اند و در حاشیه به سر می‌برند، ممکن است علائق راستین را دریابند و بکوشند جنبشی به‌سوی تحقق آن راه‌اندازند» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

راهکارهایی را که براهنی در رمان‌هایش برای رسیدن به جامعه مطلوب و تغییر شرایط فعلی ارائه می‌دهد، می‌توان تحت این عناوین دسته‌بندی کرد:

مبارزه برای رسیدن به شرایط مطلوب

همانطور که بارها گفته شده است، رضا براهنی از جمله نویسندگان روشنفکری است که معترض به شرایط نامطلوب جامعه خود است و برای رسیدن به شرایط مطلوب و به قول فرانکفورتی‌ها اتوپیای موردنظر خود متوسل به مبارزه می‌شود، چراکه معتقد است بدین طریق می‌تواند رسالت خود را به‌عنوان یک روشنفکر در آگاه کردن مردم به انجام برساند. وی در رمان «آواز کشتگان» با خلق شخصیت‌هایی چون دکتر شریفی، دکتر خرسندی، سهیلا، اکبر صداقت، دانشجویان مبارز، ایشیق، پزشک ایشیق، اسماعیلی و پدرش این اعتقاد به مبارزه را به نمایش می‌گذارد. وی از دید قهرمان داستان محمود شریفی به آدم‌هایی نگاه می‌کند که با جامعه و شرایط نامطلوب آن کنار آمده و قصد هیچ عملی که منجر به تغییر اوضاع بشود، ندارند. براهنی آنچه در قالب داستان در «آواز کشتگان» روایت می‌کند، در کتاب «در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد؟» به این صورت بیان کرده است:

«من هرگز نمی‌خواهم به‌سادگی بمیرم، بلکه می‌خواهم تا لحظه‌ای که خون در بدنم هست و می‌توانم بگویم و بنویسم، مبارزه کنم؛ من با یک ظالم مبارزه می‌کنم، با شرایط ظلم مبارزه می‌کنم و برای کوباندن آن ظالم و شرایط ظلم و شرایط ظالم‌آفرین، از تمام فوت‌وفن‌هایی که می‌شناسم استفاده خواهم کرد تا ظالم نباشد و من آزاد باشم و دیگران هم آزاد باشند» (براهنی، ۱۳۵۸ الف: ۱۶).

نقش روشنفکران در رسیدن به جامعه مطلوب

براهنی وضعیت جامعه زمانه خود را نامناسب و نامطلوب می‌داند. به نظر وی، روشنفکران و دانشگاهیان از جمله اقشاری هستند که باید تحت هر شرایطی برای رسیدن به جامعه مطلوب مبارزه کنند؛ چراکه به عقیده او مبارزه برای رسیدن به جامعه آرمانی با تمام تبعاتش ارزشمند است. در گفت‌وگوی دکتر شریفی با دکتر خرسندی که سعی می‌کند وی را از خارج شدن از کشور منصرف کند، نوع تفکر نویسنده برای رسیدن به جامعه مطلوب را بهتر درمی‌یابیم:

«این‌ها دلیل نمی‌شود که تو میدان را خالی کنی. در این ده‌پانزده‌سال گذشته، دیدم که هر آدم باهوشی که آمده، دو سه سال بعد، دقیقاً به همین دلیل که تو می‌گویی دررفته و به همین دلیل تعداد آدم‌های قلابی، عوضی، متملق هر روز بیشتر شده و تعداد آدم‌هایی که یک حقیقتی تو وجودشان هست کمتر شده. آدم‌هایی مثل تو گذاشتند در رفتند و میدان برای این پفیوزها خالی ماند. من می‌گویم نرو! برو بنشین کار کن، کار جدی، تحقیق بکن، بنویس، چاپ کن! حتی اگر چاپش نکردی، نگهش دار. خیلی‌ها هستند که می‌نویسند و نوشته را نگه می‌دارند. در رفتن معنی ندارد!» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

در جایی در تأیید تلاش و اصرار برای مبارزه با شرایط نامطلوب جامعه می‌گوید:

«هر حرفی هم درباره تو بزنند، یک چیز را نمی‌توانند منکر بشوند که تو رژیم شاه را با فرستادن یادداشت، گزارش، ارقام و آمار در خارج از ایران افشا کردی. حتی اگر فردا تو را بکشند، مرا هم بکشند، باز هم یک واقعیت را نمی‌توانند منکر شوند: موقعی که همه ساکت بودند، تو به راه افتادی، بی‌دریغ نامه‌پراکنی کردی و بی‌دریغ تحقیق کردی» (همان: ۲۴۵).

همان‌طور که گذشت، براهنی در این رمان نشان می‌دهد که چگونه گروهی از دانشگاهیان -چه دانشجو و چه استاد و سایر روشنفکران- برای رسیدن به جامعه مطلوب، تلاش و جان‌فشانی کردند؛ جامعه‌ای که در آن روشنفکران به واقعیات دنیایی که در آن زندگی می‌کنند؛ بپردازند، آزادی قلم و بیان داشته باشند و بتوانند بدون دغدغه مشکلات جامعه را بیان کنند و توقع دارد در جامعه امروز، انسان و مخصوصاً قشر روشنفکر انقلابی، حساس و آزادی‌خواه باشند. نمونه‌ای از این نوع تفکر را از خلال صحبت‌های صداقت در کنگره ادبیات می‌توان دریافت:

«آنچه در این جا عرضه می‌شود با فرهنگ و هنر و ادبیات مملکت ما فرق اساسی دارد. فرهنگ ما از مجامع رسمی، از کنگره‌های رسمی به گوش نمی‌رسد، فرهنگ ما، فرهنگ خفقان است، فرهنگ سانسور است، فرهنگ مبارزه برای برانداختن خفقان، از بین بردن اختناق و سانسور است. اغلب نویسندگان خوب ما زندانی می‌شوند، شکنجه می‌بینند، بسیاری از کتاب‌های خوب ما سانسور می‌شود. تبدیل به مقوا و پوشال می‌شود و سوزانده می‌شود. پلیس مخفی، آزادانه به همه جا سرک می‌کشد، نصف شب اشخاص را می‌رباید، به چشمشان چشم‌بند می‌زند و آن‌ها را روانه شکنجه‌گاه می‌کند و در زمانی که در سراسر مملکت ما هیچ‌کس حق ندارد حتی یک مقاله کوچک درباره این تجاوزات به حقوق انسانی چاپ بکند، آیا درست است که کنگره‌ای با شرکت شما استادان محترم و مستشرقین ارجمند تشکیل شود و در آن سخنرانان از مسائلی صحبت بکنند که هیچ ارتباطی با واقعیت زندگی و فرهنگ مردم ما ندارد؟ ما دوران تاریکی را می‌گذرانیم، دورانی که در آن قلم‌ها شکسته، نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده و ابتذال، هم بر دانشگاه‌ها و هم بر مطبوعات حاکم است» (براهنی، ۱۳۸۸: ۲۷۷).

صنعت فرهنگ

بین دیدگاه نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت نسبت به فرهنگ در جوامع صنعتی و دیدگاه براهنی شباهت‌هایی وجود دارد که در مطالعه این رمان به اشکال مختلف از جمله: ایجاد توهم آزادی عمل با ترفندهای گوناگون، یکسان‌سازی افکار مطابق سلیقه دولت‌مردان، تسلط بر مردم با توسعه فن‌سالاری و دید تجاری به مظاهر فرهنگی و علمی، از جمله دانشگاه، در جامعه خود را نشان می‌دهد.

توهم آزادی عمل

از نظر نظریه‌پردازان انتقادی و صنعت فرهنگ حتی آن‌هایی که با حکومت همسو و هم‌فکر هستند و دستشان در انجام برخی امور و تصدی مشاغل مختلف باز است، در توهم آزادی هستند، چراکه از چارچوبی که حکومت برای تأمین منافع خود برای آنها تعیین کرده‌است، نمی‌توانند فراتر بروند، مأموران حکومتی، کارمندان دولت، خبرچینانی که بین مردم و در ادارات دولتی برای جاسوسی گمارده شده‌اند، همگی از آزادی عمل این‌چنینی برخوردارند و در این توهم که حیلۀ جامعه مدرن است، گرفتار شده‌اند. «تفاوت شکل

اعمال سلطه با گذشته این است که طرف تحت سلطه در جامعه مدرن، خود را آزاد و مختار تلقی می‌نماید و تصویری از این‌که تحت سلطه است، ندارد» (تسلطی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

در رمان مورد مطالعه بسیاریند افرادی که به سبب همسو بودن با اهداف حکومت در پست‌های کلیدی مشغول به کار شده‌اند و مدام در حال ارتقای رتبه هستند. درجایی از رمان می‌خوانیم: «از استادیاری به دانشیاری به استادی در عرض کمتر از ده سال بدون داشتن حتی یک مقاله تحقیقی و با سابقه تدریس جسته‌گریخته و سطح پایین» (براهنی، ۱۳۸۸: ۸۹).

یکسان‌سازی

یکی از مفاهیم مهم مطرح‌شده در صنعت فرهنگ پدیده «یکسان‌سازی» و یا «استانداردسازی» است؛ به این نحو که ایدئولوژی مسلط سعی در یکسان‌سازی همه سلیق و علایق افراد و گروه‌های مختلف دارد؛ بدین ترتیب شکل زندگی و تفکر افراد بدون این‌که خود بدانند به هم نزدیک می‌شود. در رمان مورد بررسی، تمام شخصیت‌هایی که در جریان فرهنگی غالب هضم نشده و سعی کرده‌اند تحت سرکوب و سلطه قرار نگیرند، به خاطر این هم‌رنگ نشدن با جماعت، فرهنگ غالب سعی کرده است آنها را حذف کند. اما مهم‌ترین نقد براهنی در زمینه یکسان‌سازی/ استانداردسازی حکومت مربوط به فرهنگ و ادبیات است که وی در این رمان، مفصل به آن پرداخته و نسبت به آن ابراز نگرانی کرده است، انتقاد وی از کنگره بین‌المللی شعر در دانشگاه تهران است که فرح پهلوی ریاست این کنگره را به عهده دارد. به اعتقاد براهنی، چنین برنامه‌هایی نمی‌تواند با هدف پاسداشت فرهنگ، ادب و هنر باشد، بلکه سرپوشی برای اختناق، عدم آزادی بیان و بستن افکار به روی نوآوری و بدعت و تزریق تفکر و اندیشه مورد نظر به مردم است، چراکه حکومت استبدادزده از ترس ورود افکار جدید در ساحت هنر و ادب جهت اطمینان خاطر به افکار عمومی و هم‌چنین نظارت مستقیم بر افکار روشنفکران، خود را ملزم به اجرای چنین برنامه‌هایی می‌کند؛ بنابراین خود تجویز می‌کند که چه افرادی با چه نوع تفکر و ذهنیتی تولید این‌گونه برنامه‌ها را به عهده بگیرند.

در همین راستا وقتی قبل از برگزاری مراسم از دکتر شریفی می‌خواهند نمایشگاه کتابی ترتیب دهد، روز بعد که وی به نمایشگاه می‌رود از هر آنچه بوی تجدد و نوگرایی

دارد، خبری نیست:

«از دست پخت خودش کوچک‌ترین خبری نبود. تعدادی از کتاب‌ها را عوض کرده بودند. غرفه کوچک ولی برجسته‌ای از کتاب‌های خارجی درست کرده بودند و یازده جلد از کتاب‌های رئیس را در جایی چشمگیر گذاشته بودند. تمام کتاب‌های مربوط به ادبیات معاصر را برداشته بودند و به جایش دواوین تصحیح‌شده به وسیله گروه ادبیات فارسی را گذاشته بودند» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۷).

براهنی که همچون نظریه پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت معتقد است؛ هنر باید نوعی والایش‌زدایی در درک، احساسات، دآوری و اندیشه افراد ایجاد کند و همچنین هنجارها، نیازها و ارزش‌های مسلط را بی‌اعتبار کند تا به‌رغم ویژگی‌های ایجابی، ایدئولوژی‌اش نیروی مخالف‌خوان باقی بماند. وقتی خلاف آن را در جامعه ادبی آن روزگار می‌بیند انتقاد خود را با توصیف اعضای فرهنگستان که مرکزیت فرهنگ و ادب کشور را عهده‌دار هستند، این‌گونه با زبان گزنده طنز بیان می‌کند:

«محمود اکثر اعضای فرهنگستان را در جلسات شورای استادان دیده بود. باد در غبغب، شیک، عینک به چشم، همه بالاتر از پنجاه، همه با مقداری کلسترول، قند و اسید اوریک اضافه در ادرار و خون و بسیاری‌شان با تعدادی علائم مربوط به اعضای فراماسونری» (همان: ۱۳۷). و درجایی دیگر ارتجاع ادبی و فرهنگی را این‌چنین به مخاطب القا می‌کند:

«قاصد داشت عملاً نشان می‌داد که دوران استادان کهن‌سال فرهنگ ایران سرآمده است، چراکه ببینید هیکل و قیافه ستون اصلی آن نسل کهن را که بیش از یک‌ربع ساعت است فوت‌فوت می‌کند و هنوز نتوانسته است کلمه‌ای خطاب به جمع حاضران ادا بکند» (همان: ۱۶۶-۱۶۷).

تسلط بر مردم در قالب سیستم بوروکراتیک و فن‌سالاری

سیستم بوروکراتیک و فن‌سالاری که حاصل خرد ابزاری انسان است، باعث سلب آزادی از انسان معاصر شده‌است. حکومت در چارچوب چنین سیستمی بر افراد جامعه نظارت کامل دارد و در صورت خارج شدن از محدوده‌ای که مدنظر اوست، آنها را بازخواست خواهد کرد؛ بنابراین در دانشگاه‌ها، مدارس و ادارات، افرادی در قبال گرفتن امتیازاتی اخبار موردنظر حکومت را در اختیارشان قرار می‌دهند؛ کما این‌که در «آواز

کشتگان» می‌بینیم قهرمان داستان توسط جاسوسانی لو می‌رود که به‌عنوان همکار در کنار او هستند:

«در عالم نیمه‌خواب و نیمه‌بیدار، سه صورت آشنا را در کنار هم در روبرو، در پشت شاخه‌های تودرتوی چند درخت به‌طور ناگهانی دید. هر سه نگاهش می‌کردند؛ و همین‌که دیدند کاملاً بیدار است، باهم، ماشین‌وار، برگشتند و سریع به راه افتادند» (براهنی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

بنابراین به‌ظاهر، آدم‌ها در کنار هم آزاد زندگی می‌کنند، اما در واقع اسیر ایدئولوژی و فرهنگ غالب هستند. حتی این افراد که خود را با جریان تفکر غالب هم‌سو کرده‌اند این تفکر بر آنها تحمیل شده و آنها نیز اسیر همان ایدئولوژی هستند.

در هر کشوری، دانشگاه از مظاهر فرهنگی جامعه و محمل اندیشه و تولید علم و دانش است. براهنی در رمان «آواز کشتگان» بر این نظر است که دانشگاه دیگر این کارکرد خود (دغدغه علم‌آموزی) را ندارد، چراکه سیستم بوروکراتیک دولتی چنان بر سیستم علمی دانشگاه سایه افکنده است که هم استاد و هم دانشجو نقش اول خود را که دادوستد علمی است، از دست داده و هرکدام به چیزی می‌اندیشند که حکومت به‌طور غیرمستقیم به آنها تحمیل کرده است. دانشجو با این تفکر که زودتر بتواند مدرک بگیرد تا با آن آینده شغلی خود را تضمین کند و استاد جهت ارتقای علمی خود و تضمین جایگاه اجتماعی خود به فکر همسویی با حکومت است.

«من این محیط دانشگاه را شناختم. صدی‌نود و پنج استاد‌های دانشکده ما آدم‌های بزدل بی‌سوادی هستند. کار کردن در یک همچو محیطی کسر شأن است. شاگرد‌های روز روی هم پول‌وپله‌ای دارند. نمی‌گویم پولدار هستند. ولی گرسنه هم نیستند. شاگرد‌های شب هم بی‌پول هستند. اولی‌ها به ما احتیاج ندارند، دومی‌ها به یک کاغذپاره احتیاج دارند تا حق لیسانس بگیرند... یک عده دست‌بوس و پالیس و چاکر در دانشگاه هستند که —باور کن!— هر حکومت و دولت که سرکار بیاید خودشان را باهاش تطبیق می‌دهند... پفیوزها فقط در یک شرایط نمی‌توانند زندگی کنند: شرایط آزاد و مساوی. به محض این که احساس کنند که آزاد و مساوی هستند، توطئه می‌چینند تا یک نفر یا یک سیستم برسد و آزادی و تساوی را از دستشان بگیرد» (همان: ۱۱۷).

مارکوزه در این باب چنین می‌گوید:

«باید نیازهای افراد جامعه و حقوقی که در تأمین آن دارند، به‌درستی مشخص شوند و در راه تأمین این احتیاجات، به ارزش‌هایی که بر پایه واقعیت راستین زندگی بشر استوارند توجه شود. احتیاجاتی که منافع گروه معینی آن را به فرد تحمیل می‌کند، نادرست است. تأمین این نیازها ممکن است منشأ آسایش فرد باشد، ولی چون شخص مرفه را از درک بدبختی‌های عمومی بازمی‌دارد و فرصت مبارزه با این بدبختی‌ها را از او می‌گیرد، هرگز عامل خوشبختی انسان‌ها نتواند بود و نتیجه این رفاه مسلماً تیره‌بختی است» (مارکوزه، ۱۳۶۲: ۴۲-۴۱).

نتیجه‌گیری

مشخصه اصلی و اندیشه غالب بر رمان «آواز کشتگان»، نگرش انتقادی قشر روشنفکر جامعه است که در قالب مبارزه فرهنگی با سلطه حاکم و اصرار بر آن خود را نشان می‌دهد. نویسنده رمان معتقد است با این نوع نگاه انتقادی می‌توان جامعه را به سمت شرایط مطلوب سوق داد. به دلیل همخوانی جهان‌بینی نویسنده در رمان «آواز کشتگان» با نوع جهان‌بینی اعضای «نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» که هدف آنها نیز انتقاد از وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب است، این رمان از منظر «نظریه انتقادی» مکتب فرانکفورت و مشخصاً با توجه به دیدگاه‌های هربرت مارکوزه، سیاسی‌ترین چهره این مکتب در حوزه نقد جامعه مدرن، در سه بخش تسامح سرکوبگر، جامعه جایگزین و صنعت فرهنگ مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت. در بخش تسامح سرکوبگر در جامعه، براهنی این مسائل را در راستای اهداف حکومت‌های سرکوبگر مطرح می‌کند: سرکوب روشنفکران و مبارزانی که با وضع موجود، سیاست‌ها، نگرش‌ها و عقاید حاکم مدارا نمی‌کنند؛ اعطای امکانات مادی و رتبه‌های شغلی و تحصیلی برای همسو کردن منتقدان و مخالفان با حکومت وقت؛ استفاده از تمام امکانات موجود برای سانسور عقاید و گرفتن حق آزادی بیان و قلم از روشنفکران و منتقدان، امنیت نداشتن روشنفکران به دلیل گماردن جاسوسان و خبرچینان در موقعیت‌های مختلف و فقدان مسامحه با مخالفان و منتقدان با زندانی کردن، شکنجه و حتی کشتن آنها به شگردهای مختلف. در

بخش جامعه‌ی جایگزین، براهنی به بیان راهکار تحقق جامعه‌ی مطلوب یعنی توسل به مبارزه برای رسیدن به جامعه‌ی مطلوب با توصیف روشنفکرانی که در این راه مبارزه می‌کنند و همچنین معضل دستیابی به چنین جامعه‌ای با توصیف شخصیت‌هایی که با جامعه و شرایطش همسو شده‌اند و هیچ تلاشی برای تغییر اوضاع ندارند؛ می‌پردازد. وی با توجه به نقش روشنفکران در رسیدن به جامعه‌ی مطلوب، دانشگاه را سنگر آزادی می‌داند. نویسنده در حوزه‌ی صنعت فرهنگ بر آن است مردم در جامعه دچار توهم آزادی عمل شده‌اند؛ چراکه از چارچوبی که حکومت برای تأمین منافع خود برای آنها تعیین کرده است فراتر نمی‌روند و غیرمحسوس به یکسان‌سازی همه سلیق و علایق افراد و گروه‌های مختلف پرداخته‌است؛ بدین ترتیب افرادی را که در فرهنگ غالب هضم نشده‌اند، حذف می‌کند. از دیگر موارد مطرح‌شده در این بخش، نظارت و تسلط دولت بر مردم از طریق سیستم اداری و در قالب فن‌سالاری و همچنین استفاده‌ی ابزاری از دانشگاه در جامعه‌ی امروز است.

پی‌نوشت

۱. «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» که بعدها به نام مکتب فرانکفورت معروف شد، رسماً در تاریخ سوم فوریه ۱۹۲۳ توسط مارکسیستی جوان به نام فلیکس جی. وایل با پشتوانه‌ی ثروت پدر و حمایت دانشگاه فرانکفورت تأسیس شد (جی، ۱۳۷۲: ۱۴). اولین سرپرست این مؤسسه کارل گرونبرگ بود، سپس ماکس هورکه‌ایمر در سال ۱۹۳۱ سرپرستی آن را بر عهده گرفت و جهت‌گیری آن را از تئوری اقتصادی مارکسیسم به تئوری انتقادی تغییر داد (عمارزاده و حسین‌زاده، ۱۳۸۵: ۶۹). عمده تلاش نظریه‌پردازان فرانکفورت معطوف تجدیدنظر در مفهوم نقد مارکس از نظام سرمایه‌داری و بازنگری در نظریه‌ی انقلاب مارکس بود (نوذری، ۱۳۹۴: ۱۰).
۲. نظریه‌ی انتقادی در معنای دقیق کلمه پروژه‌ای بین‌رشته‌ای است که توسط ماکس هورکه‌ایمر اعلام و از سوی اعضای مکتب فرانکفورت و دانشجویان آنها به کار بسته شد (نوذری، ۱۳۹۴: ۱۲۹). هدف نظریه‌ی انتقادی رهایی انسان است که در قالب آرمان دگرگون ساختن و تحول جامعه خود را نشان می‌دهد و موضع بنیادین فلسفی مکتب فرانکفورت، تلاش برای ترکیب شناخت و هدف، عقل نظری و عقل عملی و نهایتاً زمینه‌ای برای نقد

این مکتب از ایجاد تمایز پوزیتیویستی بین دو مقوله حقیقت و ارزش است (باتامور، ۱۳۹۴: ۳۴). مهم‌ترین کارکرد این نظریه، انتقاد از جنبه‌های مختلف جامعه مدرن در حوزه فرهنگ است.

۳. یکی از نمودهای این گرایش، تأثیر و نفوذ حزب توده در بین روشنفکران و بسیاری از نویسندگان تراز اول کشور از جمله: صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبک، غلامحسین ساعدی، جلال آل احمد، محمد اعتمادزاده (به‌آذین) و ابراهیم گلستان است (جوادی یگانه، تفنگ‌سازی، ۱۳۹۱: ۷).

منابع

- باتامور، تام (۱۳۹۴) مکتب فرانکفورت، ترجمه حسین علی نوذری، تهران، نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، جلد ۱، تهران، نی.
- براهنی، رضا (۱۳۵۸) ظل الله، تهران، امیرکبیر.
- (۱۳۶۴) کیمیا و خاک، تهران، مرغ آمین.
- (۱۳۶۸)، قصه‌نویسی، تهران، البرز.
- (۱۳۸۸) آواز کشتگان، تهران، نگاه.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۸۷) روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فرزانه.
- جی، مارتین (۱۳۷۲) تاریخچه مکتب فرانکفورت، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، کویر.
- کانرتون، پل (۱۳۹۳) جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، کتاب آمه.
- مارکوزه، هربرت (۱۳۶۲) انسان تک‌ساحتی، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر.
- (۱۳۶۸) بعد زیبایی‌شناختی، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، اسپرک.
- (۱۳۸۸) گفتاری در رهایی، ترجمه محمود کتابی، آبادان، پرسش.
- (۱۳۸۶) در باب اقتدار، ترجمه مجتبی گل‌محمدی و علی‌عباس بیگی، چاپ دوم، تهران، گام نو.
- (۱۳۹۲) خرد و انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، ثالث.
- (۱۳۸۸) «بعد زیبایی‌شناختی»، زیبایی‌شناسی انتقادی (گزیده نوشته‌هایی در باب زیبایی‌شناسی. از، بنیامین/ آدورنو/ مارکوزه) ترجمه امید مهرگان. چاپ سوم، صص ۷۶ - ۵۹. تهران، گام نو.
- مک اینتایر السدر (۱۳۸۷) مارکوزه، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- میلر، پیتر (۱۳۹۸) سوژه، استیلا، قدرت (در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- نوذری، حسین علی (۱۳۹۴) نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی، تهران، آگاه مقاله
- اعتضادالسلطنه، نوژن (۱۳۸۹) «مارکوزه، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی و عدالت اجتماعی همراه با چالش‌های آزادی‌خواهانه دانشجویان» فردوسی، شماره ۸۹، صص ۴۷-۴۳.
- تسلطی مهدی (۱۳۹۱) «بررسی مقایسه‌ای مفهوم هژمونی و سلطه در اندیشه گرامشی و مارکوزه»، کتابداری، آرشیو و نسخه‌پژوهی، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۵۱-۵۲، صص ۱۱۲-۱۰۰.
- جمادی، سیاوش (۱۳۸۸) «صنعت فرهنگ و رسانه‌های تکنیکی» اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۴، ۹-۱۴.

- جوادی یگانه، محمدرضا، تفنگ‌سازی، بشیر (۱۳۹۱) «تأثیر حزب توده در ادبیات داستانی (۱۳۳۲-۱۳۵۷)» جامعه‌شناسی ادبیات، شماره ۲، صص ۲۰-۱.
- سرکوهی، فرج (۱۳۶۹) «بازاندیشی جامعه به خود با واسطه رمان»، آدینه، شماره ۶۳ و ۶۴.
- صدقی رضوانی، محمدرضا، قادری، حاتم (۱۳۹۱) «کنش طبقاتی و تأثیر آن بر ادبیات داستانی ایران، مطالعه موردی رضا براهنی»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۲، صص ۱۴۰-۱۲۱.
- عمارزاده، غلام‌رضا، حسین‌زاده، علی (۱۳۸۵) «نظریه انتقادی و معضلات سازمان‌های امروزی»، فصلنامه مطالعات دفاعی و استراتژیک، شماره ۲۷.
- قبادی، حسین علی، آقاگل زاده، فردوس، دسپ، سیدعلی (۱۳۸۸) «تحلیل در گستره نظریه‌های ادبی معاصر» نقد ادبی، شماره ۶، صص ۱۸۴-۱۴۹.
- کلنر، داگلاس (۱۳۸۷) «نقدی بر زیبایی‌شناسی مارکوزه»، ترجمه علی عامری مهابادی، پژوهش‌نامه فرهنگستان هنر. شماره ۱۰، صص ۱۰۶ - ۱۰۱.
- نجفی، رضا (۱۳۸۲) «تکنولوژی تمامیت‌خواه در بوتۀ نقد مکتب فرانکفورت - هربرت مارکوزه و نقد توتالیتاریسم صنعتی» کلک، شماره ۱۴۳، صص ۱۳-۸.

Horkheimer, max. theodor, Adorno (2002) *Dialectic of enlightenment*
Translated by Edmund jephcott, Stanford university pres